«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۱۸

قیام ضدانقلاب[1]

کوتی- سرزمین- اسرائیل زیبا

با وجود همه گرداب‌های انقلاب در ایران، عملیات محرمانه و عجیبی به فرماندهی دوستم، سرتیپ یکوتیال(کوتی) آدام رهبری شد. همراه با سرتیپ(نیروی ذخیره) آبراهام یافا، مدیر سازمان حفظ ذخایر طبیعی و سرتیپ دوم اسحاق سگو، مستشار ارتش اسرائیل در ایران، کوتی عملیات سری را طراحی کرد تا حدود ده گوزن زرد را از ایران به اسرائیل با هواپیمای «العال» قاچاق کند. عملیات با موفقیت انجام شد و گوزن‌های زرد که از مناظر اسرائیل ناپدید شده بود، به آن بازگشتند و اینجا به خوبی نگهداری شدند. امروزه گوزن‌های زرد در پارک حیات وحش در کرمل هستند که سرتیپ اسحاق سگو به یاد پسرش، سروان شارون سگو که در زمان خدمتش در ارتش کشته شد، تأسیس کرد.

تبلیغات سمی

ایران تحت رژیم روحانیان به دشمن مسلم اسرائیل و ایالات متحده آمریکا و به یکی از پایگاه‌های مادر تروریست اسلامی [بخوانید نهضت جهانی اسلام] تبدیل شد. این رژیم اسلامی در چهارچوب مدیریت تبلیغات سمی ضداسرائیل و هر عاملی در جهان عرب که آماده به رسمیت شناختن موجودیت اسرائیل و صلح با آن است و ضد کل جهان لیبرال، مجموعه‌ای از تمبرها را برای تنفر و تروریسم [چاپ و] صادر می‌کند. سال ۱۹۹۶، یکی از مقامات خانواده سلطنتی تبعیدی ایران، مجموعه‌ای از این تمبرها را برای من فرستاد.

در نامه‌ای که آن مقام ارشد به من نوشت و به آن تمبرها را ضمیمه کرد، در میان موارد دیگر در بخشی می‌گوید: «دولتی که تمبرهایی صادر می‌کند که قاتل رئیس‌جمهور سادات را تمجید می‌کند و نامه‌های مردم ایران را در این گام پنهان می‌کند، دولتی که تمبرهایی برای استهزاء و تمسخر دیپلمات‌های آمریکایی با چشمان پوشیده و دستان بسته در سفارت محاصره شده، صادر می‌کند، دولتی که نهادهای بین‌المللی را از طریق صدور تمبرهایی که پنج انگشت قطع شده را به نشانه پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد نشان می‌دهند، خفیف می‌شمارد و این‌گونه اهانت و خشونتی را نشان می‌دهد که هجوم به نهادهای بین‌المللی است- این‌چنین دولتی نمی‌تواند چیزی جز دولت تروریستی خوانده شود.»

نخست وزیر

Prime Minister

۲۵ آوریل ۱۹۹۶

۶. ایار ۵۷۵۶

-شخصی -

با احترام

آقای یعقوب نیمرودی

با دقت از روز ۲۸ مارس ۱۹۹۶ نامه‌ات را خواندم و و آن را برای بررسی عوامل حرفه‌ای در سیستم امنیتی انتقال دادم.

در ابتدا می‌خواهم از تو در مورد هشیاری و توجهات تشکر کنم که در طول زمان این مورد مهم را یافتی، زیرا در واقع این روزها ما هم در جنگ علیه سازمان تروریستی «حزب الله» هستیم که توسط ایران به فعالیت می‌پردازد و سرمایه گذاری می‌شود.

تمبرهای ایرانی انتقال دهنده ترس و نشان دهنده میزان تنفر و فتنه جویی رژیم آخوندها و حتی شاید نشان دهنده تلاش آن‌ها برای «صدور انقلاب» از طریق پست است.

افراد ما در سیستم امنیتی اکنون اسنادی را که فرستاده شده و مفاهیمشان را بررسی می‌کنند و ممکن است که بتوانیم از آن در موقع خود و پس از بررسی استفاده هوشمندانه کنیم.

از این رو خواستار جلوگیری از انتشار این اسناد در رسانه در این مرحله هستیم.

تمامی درودها به تو، همسر و خانواده‌ات

شیمون پرز

نخست وزیر و وزیر دفاع

مشکلات داخلی که سال‌های اول بعد از انقلاب در ایران به وجود آمدند و مشکلات مسیر مبارزه رهبران انقلاب، امید سقوط حکومت اسلامی را نزد شاه معزول ایران و پسرش «کوروش رضا» و بسیاری از افسران قدیمی ارتش سلطنتی، باقی گذاشتند.

من محتوای نامه و تمبرهایی را که درباره آنها صحبت شد به اطلاع نخست‌وزیر، شیمون پرز رساندم و پیشنهاد خود را برای واکنش تفسیری مناسب برایش نوشتم. در پاسخ پرز نامه ذیل را برایم فرستاد:

مشکلات داخلی که سال‌های اول بعد از انقلاب در ایران به وجود آمدند و مشکلات مسیر مبارزه رهبران انقلاب، امید سقوط حکومت اسلامی را نزد شاه معزول ایران و پسرش «کوروش رضا»[2] و بسیاری از افسران قدیمی ارتش سلطنتی، باقی گذاشتند. بعد از این، اتفاقات ایران را پیگیری کردم و متوجه صداهایی که از سوی رؤسای رژیم سرنگون شده می‌آمدند، بودم. باور کردم که تلاش برای برگرداندن این چرخ به عقب، به طور کلی برای غرب و به طور خاص برای اسرائیل اهمیت راهبردی بالایی دارد. در کتاب «رابطه ایرانی» (۱۹۸۸) ساموئل سگو، تلاش‌هایی که در اسرائیل برای کمک به شورشیان ایرانی انجام شدند، شرح داده شده‌اند. اواخر سپتامبر ۱۹۸۲، چند روز بعد از قتل‌عامی که نیروهای لبنانی در صبرا و شتیلا انجام دادند[3]، دو ژنرال سابق ارتش ایران به اسرائیل آمدند. آن دو برای ماموریتی محرمانه از طرف پسر تبعیدی شاه معزول آمدند و از اسرائیل برای فعالیت علیه حکومت اسلامی درخواست کمک کردند. این میهمانان با وزیر دفاع آریل شارون ملاقات کردند و به او گفتند که توانایی جمع‌آوری دو میلیارد دلار را دارند. با این پول درخواست خریداری تسلیحات و سپس آموزش نظامی از اسرائیل را کردند. ژنرال رضوانی افزود که این تسلیحات از اسرائیل به سودان انتقال داده خواهد شد و رئیس‌جمهور «جعفر نمیری» آماده خواهد بود که پایگاه ویژه‌ای را در اختیار نیروهای شورشی، برای نگهداری ما و آموزش افرادی که در کودتا شرکت خواهند کرد، قرار دهد.

این پیشرفت دراماتیک در پی ایده‌ای صورت گرفت که من فوریه آن سال در برنامه تلویزیونی «پانوراما»[ی] انگلیس[4] پیشنهاد دادم، برنامه‌ای که به موضوع ایران می‌پرداخت. درباره اهمیت راهبردی ایران صحبت کردم، رهبری شاه را تحسین کردم و به ملت او گفتم که [امام] خمینی را خلع کنند. از غرب تقاضا کردم که تلاش در زمینه اطلاعاتی و آغاز آموزش واحدهای آینده برای شرکت در کودتا را افزایش دهند. چند روز بعد پسر شاه، کوروش رضا، از مراکش با من تماس گرفت و به خاطر صحبت‌هایم از من تشکر کرد.

ارتباط با مخالفان حکومت اسلامی در ایران ادامه یافت. ساموئل سگو نوشت که در تابستان ۱۹۸۲ یعقوب نیمرودی و آل شویمر با هواپیمای شخصی عدنان خاشقجی به مراکش پرواز کردند. در فرودگاه رباط ژنرال رضوانی و نماینده‌ای از طرف دولت مراکش از آن‌ها استقبال کردند. این دیدار در مراکش سه روز ادامه داشت و در جریان آن، این دو با پسر شاه و مشاوران او ملاقات کردند. اولین گفت‌وگو ساعت‌های طولانی ادامه داشت و تجزیه و تحلیل شرایط داخلی ایران در دستورکار قرار گرفت. ولیعهد جوان در احاطه ژنرال‌ها و مشاوران زیادی از جمله ژنرال جَم و دیگران قرار داشت.

ایده کمک به مخالفان حکومت اسلامی از سوی من بی‌نقص بود. لازم دیدم ملحق شوم و به دوست قدیمی‌ام کمک کنم. با ایمان کامل اعتقاد داشتم که سرنگونی حکومت اسلامی افراطی امکان‌پذیر است و بنابراین باید حداکثر نیروها برای آن بسیج شوند. در ادامه آخرین اطلاعات را درباره برنامه‌ای که آغاز آن شکل گرفته بود به دوستم «عدنان خاشقجی» دادم. برای او برنامه‌ام را شرح داده و به او پیشنهاد پیوستن به این مأموریت را دادم. خاشقجی فوراً مشغول به کار شد. او اهمیت این زمان را درک و به ریاض پرواز کرد و قول «ملک فهد» برای پشتیبانی آرام از تلاش‌ها برای خلع [امام] خمینی را به دست آورد.

پانوشت‌ها:

۱- م: این قسمت بخشی از فصل هشتم کتاب خاطرات نیمرودی است که با توجه به ارتباط موضوعی آن با مطالب گذشته در ادامه آن آورده‌ایم.

۲- م: نیمرودی در خاطراتش از رضا پهلوی فرزند محمدرضا پهلوی با نام «کوروش رضا» یاد می‌کند.

۳- م: پنجشنبه ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۲ (۲۵ شهریور ۱۳۶۱) ارتش رژیم صهیونیستی در حالی که کشور لبنان را اشغال کرده بود، اردوگاه آوارگان فلسطینی را در صبرا و شتیلا به محاصره خود درآورد و با همکاری نیروهای متحد لبنانی خود یعنی فالانژیست‌های تحت فرمان سمیر جعجع و ایلی حبیقه به ساکنان بی‌پناه اردوگاه حمله‌ور شدند. در این عملیات که تا دو روز بعد ادامه یافت فالانژیست‌ها و نیروهای نظامی صهیونیست، نیمه‌های شب با ورود به خانه‌های مردم ۳۲۹۷ فلسطینی و لبنانی را قتل‌عام کردند. برخلاف آنچه که نیمرودی وانمود می‌کند، دستور این جنایت سبعانه را دوست همیشگی او یعنی «آریل شارون» (وزیر جنگ وقت رژیم صهیونیستی) به نظامیان اسرائیلی به فرماندهی عاموس یارون و نیز متحدان لبنانی آنان داده بود.

۴- م: «پانوراما» یکی از برنامه‌های مشهور تلویزیون سلطنتی انگلستان(BBC) است که از سال ۱۹۵۳ تاکنون با موضوع رویدادهای روز جهان پخش می‌شود.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۱۵۹

تولید فیلم‌های ضد مذهب

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

در هالیوود، کارلتون السوپ همواره به تصویرسازی‌های ناخوشایند از آمریکا حساس بود. در یکی از گزارش‌ها، او درباره فیلمنامه‌ای بر اساس «رمانی به نام «غول» اثر «اِدنا فِربِر» هشدار داد. به گفته او، این اثر «نیازمند نظارت دقیق» است چرا که روی سه مسئله حساس دست گذاشته: تصویر ناخوشایند از آمریکایی‌های ثروتمند، بی‌فرهنگ و بی‌رحم (تگزاسی‌ها).

تحقیر نژادی مکزیکی‌ها در تگزاس

این اشاره که ثروت تگزاسی‌های آنگلوساکسون از استثمار کارگران مکزیکی به دست آمده است.

در مورد «فیلم‌هایی که مذهب را نشانه می‌گرفتند»، حساسیت السوپ به اوج خود رسید: وقتی یک استودیو شروع به توسعه فیلمنامه‌ای بر اساس نمایشنامه «دختر آیوریو» اثر د آنونزیو با همکاری آلبرتو موراویا کرد، السوپ مطمئن بود که این اثر «صددرصد ضد روحانیت» خواهد بود. او در گزارش خود نوشت:

«چطور می‌توانیم این یکی را متوقف کنیم؟ فکر می‌کنم واتیکان باید اقدامی کند. تصور نکنید که من خیلی طرفدار کاتولیک‌ها هستم که می‌تواند بر قضاوتم تأثیر بگذارد.

راه‌حل السوپ ساده بود: «هر کسی در پارامونت به دنبال احیای چنین رویکردی باشد، من شخصا کارش را در نطفه خفه خواهم کرد.»

اما او تنها تا حدی موفق بود؛ چرا که در نهایت نه پارامونت، بلکه برادران وارنر در سال ۱۹۵۶ این فیلم را ساختند، آخرین اثر جیمز دین (ساخته جرج استیونس)

گزارش‌های السوپ همچنان ادامه داشت. این گزارش‌ها به سنجش فضای سیاسی در هالیوود می‌پرداخت و جزئیات کار ظریف متقاعد کردن تهیه‌کنندگان و استودیوها برای پذیرش آنچه سازمان سیا «فرمول هالیوودی» می‌نامید را شرح می‌داد.

کلیشه‌های منفی کنار گذاشته و شخصیت‌پردازی‌هایی که نمایانگر آمریکایی سالم بودند، جایگزین شدند. السوپ [با افتخار] اعلام کرد:

«موفق شده‌ام افراد مست آمریکایی را- که معمولاً در نقش‌های پررنگ، اگر نگویم اصلی، ظاهر می‌شدند- از فیلم‌های زیر حذف کنم: «هودینی»: خبرنگار مست آمریکایی به کلی حذف شد. ممکن است نیاز به فیلمبرداری مجدد برای اصلاح این صحنه باشد.

«افسانه اینکاها»: تمام صحنه‌های میگساری سنگین نقش اصلی آمریکایی از فیلمنامه حذف شد. «پیاده‌روی فیل»: مستی فقط به میزان ضرورت داستان محدود شد.

«لاینینگر و مورچه‌ها»: تمام صحنه‌های میگساری سنگین نقش اصلی آمریکایی از فیلمنامه حذف شد».

در این نبرد برای تسخیر ذهن‌ها، اولین قدمی که کمونیست‌ها باید بردارند، بی‌اعتبار کردن مذهب است.»

اما مشکل بزرگ‌تر، فیلم «فرانچسکو، شاعر خدا» ساخته روبرتو روسلینی درباره زندگی سِنت فرانسیس آسیسی بود. السوپ با نگرانی نوشت: «این یکی واقعاً مهم است. شما نمی‌توانید فیلمی بهتر از این برای بی‌اعتبار کردن مذهب پیدا کنید. سنت فرانسیس و همراهانش... آن‌قدر ساده‌لوحانه تصویر شده‌اند که آدم احساس می‌کند با یک مشت احمق طرف است که یا عقب‌مانده ذهنی هستند و بعضی‌شان همجنس‌بازند.»

السوپ همزمان با فینیس فار- نویسنده‌ای با ارتباطات هالیوودی که پیشتر با جان اوهارا همکاری داشت- به دفتر هماهنگی سیاست‌های (OPC) ویزنر پیوسته بود. آلسوپ و فار به کارگاه جنگ روانی او جذب شدند و تحت مدیریت هاوارد هانت، از اعضای سابق دفتر خدمات استراتژیک OSS، فعالیت می‌کردند. هانت که به دلیل علاقه وافرش به پروپاگاندای سیاه (بعدها اعتراف کرد «ذهنیتی سیاه داشته»)، مسئولیت برگزاری دوره‌های آموزشی سازمان سیا در زمینه‌های جنگ سیاسی و روانی را نیز برعهده داشت.

تنها مدت کوتاهی پس از مرگ جورج اورول در سال ۱۹۵۰، هاوارد هانت، السوپ و فار را به انگلستان فرستاد تا با سونیا اورول، همسر اورول، دیدار کنند. هدف آنها تسلیت گفتن نبود، بلکه می‌خواستند او را راضی کنند که حقوق ساخت فیلم «مزرعه حیوانات» را به آنها واگذار کند. سونیا قرارداد را امضا کرد، بعد از اینکه از آن‌ها قول گرفت ترتیبی دهند تا با قهرمان محبوبش، کلارک گیبل، ملاقات نماید. هاوارد هانت بعدها در این باره نوشت: «نتیجه این ملاقات، تولید انیمیشن «مزرعه حیوانات» اورول بود که بودجه آن را سازمان سیا تأمین کرد و سپس آن را در سراسر جهان توزیع نمود.»

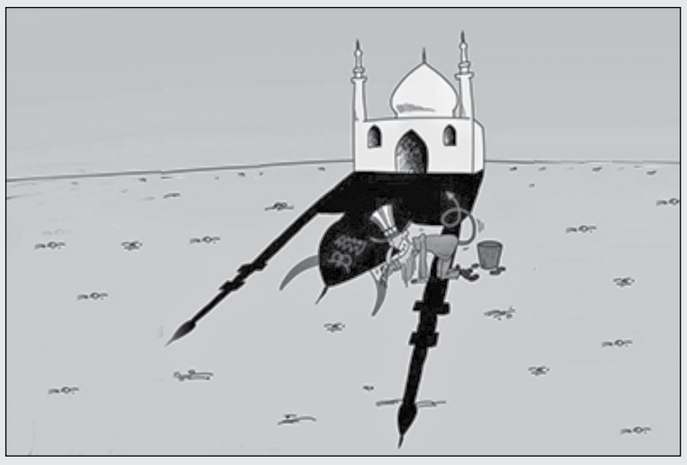

در مورد «فیلم‌هایی که مذهب را نشانه می‌گرفتند»، حساسیت السوپ به اوج خود رسید: وقتی یک استودیو شروع به توسعه فیلمنامه‌ای بر اساس نمایشنامه «دختر آیوریو» اثر د آنونزیو با همکاری آلبرتو موراویا کرد، السوپ مطمئن بود که این اثر «صددرصد ضد روحانیت» خواهد بود.

پس از کسب حق ساخت فیلم، هانت به دنبال یافتن تهیه‌کننده‌ای رفت که بتواند به عنوان پوششی برای سازمان سیا عمل کند. انتخاب او لوئی دو روژمونت بود که پیشتر در ساخت مجموعه مستندهای ماهانه «راهپیمایی زمان» (به تهیه‌کنندگی شرکت تایم) هانت را استخدام کرده بود. در هماهنگی با هانت و با استفاده از بودجه‌های سازمان سیا که السوپ و فار تأمین کرده بودند، دو روژمنت تولید فیلم «مزرعه حیوانات» را در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۱ آغاز کرد. شرکت بریتانیایی هالاس و بچلور کارتون فیلمز برای ساخت بلندپروازانه‌ترین انیمیشن آن زمان انتخاب شد (با ۸۰ کاریکاتوریست- ۷۵۰ صحنه- ۳۰۰/۰۰۰ نقاشی رنگی). جان هالاس، متولد مجارستان، که در سال ۱۹۳۶ به انگلیس مهاجرت کرده بود، پیشتر روی «میوزیک مَن[1]»- اولین کارتون انگلیسی با تکنی کالر- کار کرده بود. او به همراه همسرش جوی بچلور، بیش از صد فیلم حکومتی برای دفتر مرکزی اطلاعات بریتانیا تولید نمودند که بسیاری از آنها به ترویج طرح مارشال و ناتو کمک می‌کردند.

پانوشت:

۱- موسیقیدان

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس- ۲۵

همراهی علم و اخلاق

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

راه رسیدن به نور علم

آیت‌الله حق‌شناس، بارها این مضمون را از مرحوم آیت‌الله بروجردی نقل می‌کرد که: «تو باید همهٔ خودت را به علم بدهی تا علم، اندکی از خودش را به تو بدهد». مضمون این جمله را بعدها در کتاب منیهٔ المرید مرحوم شهید ثانی[1] دیدم. همچنین از جمله نصایح آیت‌الله حق‌شناس این بود که «توفیق علم‌آموزی با ترک گناه و معصیت به دست می‌آید».

ایشان این ابیات عربی را زیاد می‌خواند:

شَکَوتُ إلی وَکیعِ سوءَ حفظی
فَأَرشَدَنی إلی تُرکِ الْمَعاصی
وَ قالَ اعلَم بِأَنّ العلمَ فضلٌ
وَ فَضلُ الله لا یُؤتاهُ عاصی[2]

یعنی شخصی به استادش- که نامش «وکیع»[3] بوده است- از ضعف حافظه شکایت می‌کند. او راه چاره را در ترک معاصی بیان می‌کند؛ چرا که علم، نور و فضل خداوند است و فضل الهی به گناهکار داده نمی‌شود.[4]

حلّ مشکل علمی

تحصیل کردن، حواس جمع می‌خواهد. در یک اتاق شلوغ نمی‌توان درس خواند. باید به یک اتاق خالی بروی، درها را هم ببندی و با حواس جمع مطالعه کنی؛ ولی بدان که این حواس جمع را خدا درست می‌کند. البتّه شما باید قدم برداری و پروردگار عزیز راپرستش کنی؛ نفْس‌پرستی، مقام‌پرستی، پول‌پرستی، رفیق‌پرستی، دنیاپرستی و همهٔ اینها را کنار بگذاری تا خدا حواست را برای درس خواندن جمع کند.[5]

***

من در دوران تحصیل، به مشکلی در مباحث رجالی برخورد کردم.... روزی مقابل مزار میرزای قمی(ره) در مسجد حاج شیخ محمّدعلی به خدا گفتم: «ای پروردگار عزیز! من از تو پول و نان نمی‌خواهم؛ من فقرِ علمی دارم! آیا می‌شود حاجت من برآورده شود؟». بعد به منزل رفتم. وضو گرفتم، دعا کردم و با همین فکر و نیّت خوابیدم که ناگهان دیدم در باز شد و آقا تشریف آوردند و گفتند: «یَا ابْنَ آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبَادَتی أملأ صَدرَکَ غِنًی وَ أَسُدّ فَقرَکَ»؛[6] [یعنی] ای پسر آدم! اگر در مقام عبودیّت و بندگی کوشا باشی، تمام جهات فقر تو را ما جبران می‌کنیم؛ فقر علمی، مادّی، مالی، بدنی، همه چیز! بعد به من فرمود: «فهمیدی؟». گفتم: بله. ایشان فرمود: «دیگر انتظار چیز دیگری را نداشته باش». پس اگر دیدی اینجا معطّل مانده‌ای، بِدان برای آن است که آنجا را کم گذاشته‌ای.

من خیلی تعجّب کردم و با خودم گفتم: این خواب را برای که بگویم تا تعبیر کند!؟ صبح که شد، بر سر مقبرهٔ آقای آشیخ فضل‌الله نوری(ره) در صحن نو رفتم و دیدم که یکی از کِبار آقایان اهل علم که از مشایخ بود و در آن وقت واقعاً ضرب‌المثل بود، آنجا نشسته است. به ایشان گفتم: «آقا! من خوابی دیده‌ام. اجازه می‌دهید برای شما نقل کنم؟». گفتند: بفرمایید! بنده خواب را گفتم و روایت را نقل کردم. ایشان فرمودند: اوّلاً این مکاشفه است و خواب نیست؛ چون بیان واقع است. دوم، این که بنده، قسمت دوم روایت را هم برای شما می‌خوانم، می‌فرماید: «أوَ إن لاتَفَرَّغْ لِعِبادَتی؛] اگر تو از بندگی ما کم بگذاری، أملأ قَلبَکَ شُغلاً بِالدّنیا، ثُمّ لا أَسُدّ فاقَتَکَ وَ أَکِلُکَ إلی طَلَبِکَ»؛[7] یعنی گرفتارت می‌کنیم. از اوّل صبح، به بازار می‌روی تا دیروقتِ شب؛ از من هم می‌پرسی: نماز مغرب تا کِی اداست؟! دویدی، حسابی هم خسته شدی؛ ولی تمام گرفتاری‌ها و فرجه‌ها و شکاف‌های زندگی‌ات همچنان به حال خودش باقی است. اگر به طاعت و بندگی من توجّه نکردی، دست و بالت را می‌بندم و گرفتارت می‌کنم، به طوری که مشکلات و گرفتاری‌ها از هر ناحیه‌ای به تو حمله‌ور شود و بیچارگی‌هایت هم سر جای خودش بماند![8]

من به آقایان همکار خودم و به محصّلان معارف اسلامی دانشگاهی هشدار می‌دهم که اگر می‌خواهند توفیق تحصیل علم، برایشان ادامه پیدا کند باید در درس اخلاق شرکت کنند! نزدیک منزلتان هر جا که هست، شمال شهر، وسط شهر، جنوب شهرِ و... جلسه‌ای پیدا کنید و حتماً در آن شرکت کنید. آخر باید ببینید که آن سوی عالم هم چه خبر است!

همراهی علم و عبادت

رفقای عزیز! آقایان اهل علم! خدا شاهد است اگر شما نماز اوّل وقتتان را ترک کنید، یا بالاتر، اگر خدای تبارک و تعالی آن‌کس که تهجّد را روزی‌اش کرده، اگر آن را ترک کند، تحصیلاتش منقطع می‌شود. بله! خیلی‌ها بودند که درس می‌خواندند، ولی رها کردند و رفتند؛ چون عشق و علاقه و استعداد را پروردگار باید مرحمت کند تا درس خواندن آدم پیش برود. این زمینه‌ها در اثر التماس به درگاه خدا، خلوت و توجّه در شب و نیمه‌شب فراهم می‌شود. ای داد و ای فریاد! علّت محدثهٔ تحصیلات شما، توفیق پروردگار بود. البتّه تصمیم خودتان هم مؤثّر است؛ امّا بقا و ادامهٔ این تحصیلات، موکول بر همین ارتباط با پروردگار است.[9]

***

امروز دیدم یک محصّلی[10] هنگام نماز، دارد برای غذا خوردن می‌رود. گفتم: «ساعت نماز و اقامهٔ جماعت است. کجا می‌روی؟». گفت: به منزل می‌روم تا غذا بخورم! ببینید آقا! این آدم، برنامه ندارد. این محصّل، بی‌برنامه است.... از صبح که آمده تا حالا خودش را خسته کرده که چه طور از «یَضربُ»، «ضاربٌ» ساخته می‌شود و چه طور از «ضوربَ»، اسم مکان و زمان، مشتق می‌شود. آیا حالا که صرف کرد و حسابی خسته شد، زمانی که وقت نماز شد، باید برود منزل غذا بخورد؟! این یعنی این که برنامه نداری. اگر هم گرسنه می‌شوی، راه هست برای این که نه گرسنگی بکشی و نه این که از نماز اوّل وقت و جماعت محروم شوی. مقداری نان و پنیر بگیر و همراه خود بیاور. این، همان کاری است که اساتید ما نوعاً در ایّام طلبگی می‌کردند. آنها هم مقداری گوشت کوبیده لای نان می‌گذاشتند و نان را در دستمال می‌پیچیدند، در یک ساعت معیّن که گرسنه‌شان می‌شد، آن را می‌خوردند. آیا سزاوار است که انسان «نماز جماعتش» را برای «نان و چایی» ترک کند؟![11]

***

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «طلبه نباید زیاد از زیارت دور بشود. طلبه باید دست‌کم چندبار در سال به زیارت امام رضا مشرّف شود».[12]

من به آقایان همکار خودم و به محصّلان معارف اسلامی دانشگاهی هشدار می‌دهم که اگر می‌خواهند توفیق تحصیل علم، برایشان ادامه پیدا کند، باید در درس اخلاق شرکت کنند! نزدیک منزلتان هرجا که هست، شمال شهر، وسط شهر، جنوب شهر و... جلسه‌ای پیدا کنید و حتماً در آن شرکت کنید. آخر باید ببینید که آن‌سوی عالم هم چه خبر است!...

یک‌بار، بنده به مدرسه آقای حجّت رفتم. چند تن از آقایان اهل علم که از کَن آمده بودند نیز در آنجا حضور داشتند. به من گفتند: شما پیش آقای بروجردی برو و به ایشان بگو: ما به دنیا میل پیدا کرده‌ایم! نیاز به درس اخلاق داریم. آن طلبه‌ها، فاضل بودند و درس خارج می‌رفتند. در عین حال می‌گفتند: دنیا در نظر ما بزرگ شده است! وقتی که من به ایشان عرض کردم، ایشان فرمودند: «من برای ده‌هزار نفر آقایان اهل علم، از کجا استاد اخلاقی تهیّه کنم؟». یعنی ایشان حرف را رد نکردند و به فکر رفتند که برای این همه طلبه چه باید بکنند! فهمیدی، داداش جون؟ معلوم می‌شود این مطلب بزرگی است که آقایان باید به درس اخلاق حاضر شوند تا تحصیلاتشان ادامه پیدا کند و سودبخش بشود.... اگر مطالب اخلاقی را مورد مذاکره قرار ندهند، توفیق تحصیلشان، خیلی ساده از بین خواهد رفت. واقعاً توفیقات و تحصیلات، منقطع خواهد شد. رفقا! استعداد و عشق به تحصیل را خدا می‌دهد و غایتش هم این است که خدمتگزار امام زمان باشیم. پس باید اخلاق باشد تا توفیقات ادامه پیدا کند....

ای رفقای عزیز! پس در هر مرتبه‌ای که هستید، و لو این که در مراتب عالی علمی هم که باشید، باید مذاکرهٔ اخلاقی داشته باشید. ما پنجشنبه‌ها، کتاب‌های علمی را کنار می‌گذاشتیم و چهار پنج نفری، با آقایانی که همه از بزرگان و سَرورهای بنده بودند، می‌نشستیم و مذاکرهٔ اخلاقی می‌کردیم. همان یک روز، هفتهٔ آتی ما را تأمین می‌کرد....

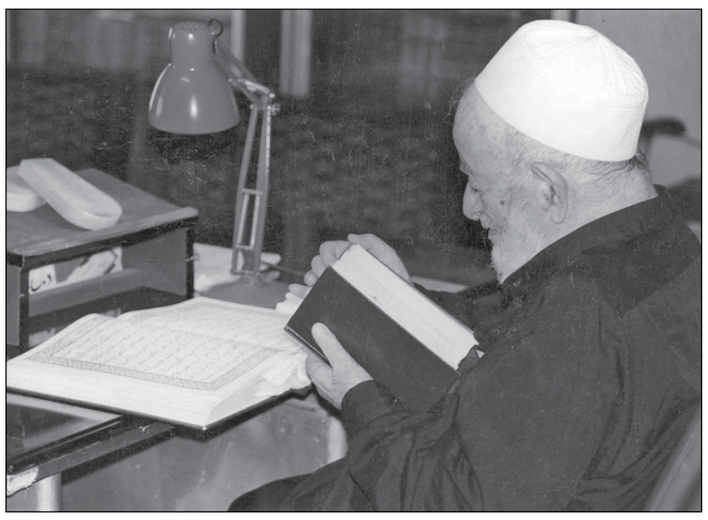

من به شما هشدار می‌دهم. یک وقت نگویید: «نه بابا! درس اخلاق نمی‌خواهد. خودمان إن شاء الله به این مطالب می‌رسیم. خودمان کتب اخلاقی را مطالعه می‌کنیم و لازم نیست که به جلسهٔ اخلاق برویم». نمی‌رسی بابا جان! ما نمی‌توانیم خودمان را برسانیم. باید از همان اوّل که جامع المقدّمات را باز می‌کنیم، استاد اخلاق داشته باشیم، و الّا تحصیلمان بریده خواهد شد و عشق تحصیل از ما سلب می‌شود.[13]

***

در ایّامی که در قم بودیم، کارمان این بود که در ایّام هفته با کتب درسی مشغول بودیم و وقتی که پنجشنبه و جمعه می‌شد، کتب تحصیلی را می‌بستیم و به کلاس اخلاق می‌رفتیم. یک جلسهٔ اخلاق درست کرده بودیم که با بعضی از آقایان جمع می‌شدیم و معارف دین را مطالعه می‌کردیم. مثلاً یک روز دربارهٔ این آیهٔ شریفهٔ (إنّما یَخشَی اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ إنّ الله عَزیزٌ غَفورٌ)[14] بحث و اشکال می‌کردیم که چه طور شده که ما در علم ورود داریم و انحای مختلفهٔ علوم را می‌دانیم، امّا رادع و مانعی نداریم که زبان یا چشممان در بعضی کارها به خطا نرود، یا مثلاً آیا می‌شود این خطوراتی را که از دل مؤمن می‌گذرد، کنترل کرد؟ پنجشنبه و جمعه‌ها مباحثهٔ اخلاق می‌کردیم و می‌دانستیم که اگر بخواهیم تحصیلات ما باقی باشد، اعم از این که تحصیلات جدید باشد یا معارف اسلامی، بقائش منوط به این است که روحیّات ما سیر تکاملی داشته باشد.[15]

استاد حق‌شناس بارها تأکید می‌کرد: «باید درس را جِد و خوب خواند تا رسیدن به اجتهاد؛ امّا علم، هر چه که باشد، بدون اخلاق هیچ ارزشی ندارد».

***

آیت‌الله حق‌شناس معتقد بود آنچه به علم انسان کیفیّت می‌بخشد، زمینه‌های اخلاقی است. به تعبیر دیگر، اخلاق فرد باید به تناسب رشد علمی‌اش، رشد کند. از ایشان زیاد شنیده می‌شد که می‌فرمود: «در اوّل طلبگی در یک دستمان سیوطی[16] بود و در دست دیگر، معراج السعادهٔ[17] و وقتی بالاتر رفتیم، در یک دست، کتاب‌های دیگر داشتیم و در دست دیگر، جامع السعادات[18]».[19]

***

استاد حق‌شناس بارها تأکید می‌کرد: «باید درس را جِد و خوب خواند تا رسیدن به اجتهاد؛ امّا علم، هر چه که باشد، بدون اخلاق هیچ ارزشی ندارد».[20]

***

زمانی که تصمیم گرفتم وارد حوزهٔ علمیّه بشوم، به مدرسهٔ آیت‌الله حق‌شناس مراجعه کردم. ایشان در حجرهٔ کوچکی که بعداً به نوارخانهٔ مدرسه تبدیل شد، حضور داشت. وقتی به ایشان گفتم: می‌خواهم طلبهٔ شما بشوم، فرمود: «داداش جون! می‌خواهی طلبهٔ من بشوی یا طلبهٔ امام زمان؟».

در واقع، ایشان با این تذکّر، از همان لحظهٔ اوّل، تربیت را شروع کرد. گفتم: با دعای خیر شما و تحت تربیت شما- إن‌شاءالله- می‌خواهم طلبهٔ امام زمان بشوم و خدمت کنم. ایشان پس از مقداری موعظه، این نکته را هم فرمود: «این راه سخت است و باید مردانه‌وار وارد شوی و خوب درس بخوانی».[21]

***

یک روز در اوایل طلبگی، آیت‌الله حق‌شناس به من فرمود: «در بین رفقایت، کسی هست برایت حدیث بگوید؟». گفتم: نه؛ همان مطالبی است که اساتید سر کلاس می‌گویند. فرمود: «داداش جون! پس هر روز از ساعت چهار و نیمِ بعدازظهر بیا این جا و کتاب معراج السعادهٔ مرحوم نراقی را هم بیاور تا از بحث غیبت شروع کنیم».

عصر همان روز، کتاب را تهیّه کردم و خدمتشان رفتم که ایشان فرمود: «یوم الشروع از چهارشنبه باشد، بهتر است». ایشان تا جایی که ممکن بود، چهارشنبه‌ها یا یکشنبه‌ها را برای انجام کارهای مهم، روز شروع قرار می‌داد و البتّه به چهارشنبه‌ها عنایت بیشتری داشت. چهارشنبهٔ همان هفته رفتم و همان‌گونه که فرموده بود، تدریس بخش غیبت کتاب معراج السعادهٔ را شروع کرد. در بین جلسه، یکی از دوستان هم وارد شد و حاج آقا از او هم خواست تا در آن بحث شرکت کند. پس از آن، کم کم چند تن دیگر از رفقا هم متوجّه شدند و کلاسی که بنا بود فقط من و حاج آقا باشیم، به کلاس بیست نفره تبدیل شد. آن جلسات برای من خیلی پربار بود.[22]

***

آیت‌الله حق‌شناس به نقل از استادش مرحوم آیت‌الله العظمی حجّت می‌فرمود: «شخصی بود در کربلا و کتاب کفایهٔ الاُصول مرحوم آخوند خراسانی را به اعتقاد خودش خیلی خوب درس می‌داد و دچار عجب و خودپسندی شده بود. او یک روز به شاگردهایش می‌گوید: این‌گونه که من کفایه را تدریس می‌کنم، آقا امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین(ع) نیز می‌توانند؛ ولی نسبت به حضرت عبّاس تردید دارم! وقتی این بی‌ادبی را به ساحت مقدّس آقا ابوالفضل العبّاس کرد، امیر مؤمنان را در خواب می‌بیند که اوّل، یک سیلی محکم به او می‌زند و بعد می‌فرماید:

«این معلوماتی که تو تحصیل کرده‌ای، قطره‌ای از اقیانوس علم ماست. تو فقط الفاظ اینها را یاد گرفته‌ای» آن شخص توبه می‌کند و به زیارت حضرت عبّاس می‌رود و عذرخواهی می‌کند».[23]

پی‌نوشت‌ها:

۱. عبارت شهید ثانی، چنین است: «أعط العلمَ کُلّک، یُعطک بعضَه» (منیهٔ المرید: ص۱۶۹).
۲. منیهٔ المرید: ص۲۵۵. نیز، ر. ک: شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن ابی الحدید: ج۱۹ ص۱۸۲ و مجمع البحرین: ج۴ ص۴۰۹.
۳. وکیع بن جرّاح بن ملیح (م ۱۹۶ ق)، از حافظان برجستهٔ حدیث و فقیهان حنفی‌مذهبِ کوفی بوده است.
۴. به نقل از حجّت‌الإسلام عبدالرضا پورذهبی.
۵. مواعظ: ج۳ ص۱۷۴.
۶. متن کامل این حدیث که از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده، چنین است: «إنّ الله تَعالیٰ یَقولُ: یَابنَ آدَمَ! تَفَرَّغ لِعِبادَتی أملأ صَدرَکَ غِنیً وَ أسُدّ فَقرَکَ وَ إلّا تَفعَل مَلأتُ یَدَیکَ شُغلاً وَ لَم أسُدّ فَقرَکَ؛ خدای متعال می‌فرماید: ای پسر آدم! خود را وقف عبادت من گردان تا سینه‌ات را از بی‌نیازی پر کنم و فقرت را بزدایم. در غیر این صورت، دستانت را پر از کار [و مشغله] می‌گردانم و فقرت را برطرف نمی‌سازم» (سنن الترمذی: ج۴ ص۶۴۳ ح۲۴۶۶).
۷. متن کامل این حدیث که از امام صادق(ع) روایت شده، چنین است: «فِی التّوراةِ مَکتوبٌ: یَابنَ آدَمَ! تَفَرَّغ لِعِبادَتی أملأ قَلبَکَ غِنیً، وَ لا أَکِلَکَ إلی طَلَبِکَ، وَ عَلَیّ أن أَسُدّ فاقَتَکَ وَ أملأ